

ای ابو بصیر که ندانست که در خانه پیغمبران و فرزندان ایشان جنب
در نجس باید آمد گفتیم یا این رسول الله اصحاب را دیدیم که می آمدند
ترسیدیم که این دولت از من فوت شود تو مرا دیدم که در یک کوزه
چینی کلمه می خواند **وازان جمل آنت** که دیگری گفته است
که دوستی داشته ام که منصور ویرا حبس کرده بود صادق رضی الله
در موسم حج در عرفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید که حال
دوست تو که در حبس منصور بود چه شد گفتم همچنان در حبس و
دست بدعا برداشت چون ساعتی برآمد گفتم و الله که دوست
ترا بگذراشتند را وی گوید که چون از حج باز گشتم از دوست
خود پرسیدم که ترا کی گذراشتند گفت روزی که بعد از نماز عصر
وازان جمل آنت که دیگری گفته است که در کوزه بردی
خریدم و بان جزم کردم که آنرا از دست ندسم تا بعد از وفات
گفتم من باشد چون از عرفات بگذرد باز گشتم از من غایب شد
بسیار محرم شدم چون با مداد از نزد لطفی آدم و در مسجد
خیف نشستم ناگاه کسی از پیش صادق رضی الله عنه آمد که ترا
می طلبد زود پیش وی رفته و سلام گفته و بوسه هم روی بر کرد
و فرمود که می خواهی که ترا بردی دیدم که بعد از وفات سخن تو
باشد گفتم آری که بردم ضایع شده است غلام خود را آواز
دار غلام وی آمد و بردی آورد چون دیدم همان بردی بود

بینه

بعینه فرمود که این را بگیر و خدای تعالی را سپاس گوی **وازان جمل**
آنت که دیگری گفته است که روزی با صادق رضی الله عنه در کوزه
می رقیتم ناگاه بزرگی بگذاشتم که پیش وی کا دی اقا ده مرده بود و
آن با جیبی از کوزه خردی که تینده صادق رضی الله عنه از وی پرسید
که حال چیست گفتم من و فرزندان من باین کا و وشیر وی معاشی
می گذرا نیدم وی بر دوشم در کا خود چیران شده ام صادق رضی الله
فرمود که می خواهی که خدای تعالی آنرا از من بگذرد اندک است با من سخنی
باین مصیبتی که مرا رسیده است فرمود که سخنی که می گفتم بعد از آن
دها کرد و سه پای بروی زد و آواز داد روانی بر خاست تن درست
صادق رضی الله عنه میان مردم درآمد و آن زن ندانست که وی که بود
وازان جمل آنت که دیگری گفته است که با صادق رضی الله
بیخ می رقیتم در پای خمی مانی خشک فرود آوردم صادق رضی الله عنه
لبی جفا بیند و چیزی می خواند که من فهم نمی کردم ناگاه دردی بان ترا
پن کرد و فرمود که ما را اطعام کن از آنچه خدای تعالی در تو ودیعت
نهاده است از روزی بندگان خود دیدم که آن چنان بسوی وی می
کرد و از وی خوشترها آویخته بر خای ترا می گفتم پیش آی و لبم الله
بگویی و کوزه خودم خرمای که هرگز از آن شیرین تر و خوشتر خرمای
نخورده بودم اهل اینجا حاضر بودند که هرگز چنین سخنی که او فرمودیم
ننموده بودم صادق رضی الله عنه فرمود که ما و شما بی پیغمبران در میان ما